

در دفاع از تفکر: بررسی انتقادی سه اثر در زمینه روش تحقیق در تاریخ

یعقوب خزایی*

چکیده

امروزه بحث روش و روش‌شناسی یکی از سنجه‌های مهم علمیت هر رشته علمی به‌شمار می‌رود. شاید اکنون بدون معرفت نسبت به روش و روش‌شناسی ادعای علمیت در هر علمی مورد تردید باشد. پژوهش حاضر ضمن نقد سه اثر منتشر شده در حوزه روش تحقیق در تاریخ یعنی روش تحقیق در تاریخ نگاری اثر جهانگیر قائم مقامی، درآمدهای بر روش پژوهش در تاریخ نوشته علیرضا ملایی توانی و روش پژوهش در تاریخ‌شناسی نوشته حسن حضرتی به ارزش‌یابی روش و روش‌شناسی و نسبت آن با تفکر در علم تاریخ پرداخته است. این نقد نشان می‌دهد که چه پیامدهایی از اتخاذ رهیافت پوزیتیویستی در علم تاریخ متصور است. پذیرش الگوهای روش‌شناختی علوم طبیعی در تاریخ، تضعیف موضع نقد، تضعیف موضع اندیشه‌ورزی در علم تاریخ، نادیده انگاشتن نقش مورخ به‌عنوان دست‌کم بخشی از فرایند تولید علم تاریخ و... از جمله تبعات اتخاذ رهیافت پوزیتیویستی در تاریخ است. بر این اساس راهبرد پژوهش کنونی آن است که تمهیداتی اندیشیده شود تا به واسطه‌ی آن تفکر در تاریخ به موضعی غالب تبدیل شود. مساله نوشتار حاضر این است که نسبتی مشخص بین علم تاریخ و تفکر برقرار سازد و در این راستا تعریف و تاویلی از علم تاریخ و روش‌شناسی تاریخی ارائه شده که به تقویت تفکر استمداد برساند.

کلیدواژه‌ها: روش، روش‌شناسی، نقد، پوزیتیویسم، روش استقرایی، نظریه، تفکر فلسفی.

«ما باید فکر کردن را بیاموزیم این که برخوردار از توانش و حتی قریحه و استعداد تفکریم هنوز تضمین نمی‌کند که تفکر را ممکن می‌سازیم». مارتین هایدگر

*استادیار تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره). khazaei@HUM.ikiu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۳/۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۱

۱. مقدمه

مساله «روش» یکی از مهمترین بحران‌های حال حاضر در علوم انسانی - اجتماعی و به ویژه علم تاریخ است. از زمانی که فیلسوف و ریاضیدان فرانسوی رنه دکارت (René Descartes) با سخن معروف خود «می اندیشم پس هستم» (Je pense,) (Donc je suis) روش (Method)^۱ و اندیشه نوین علمی را طرح کرد، همواره نسبت میان روش و علم به یکی از مسائل بنیادین در حوزه علم تبدیل شده است. از آن زمان تا کنون عالمان و اندیشمندان هر علم کوشیده اند تا با طرح‌های نوین در حوزه روش و کاربرست روش‌های متنوع چشم انداز و سویه‌های مختلف علم خود را نشان دهند. برخی علوم چون جامعه‌شناسی و روان‌شناسی که مولود قرن ۱۹ هستند، بهره‌گیری از روش‌های نوین علمی را به مثابه امری متعارف پذیرفته اند، ولی در علوم مانند تاریخ که سنت‌های دیرینه‌ای را با خود به ارث برده اند، همواره بحث روش با مخالفت‌ها و مقاومت‌های سخت و صعب همراه بوده است. ضمن اینکه در اینجا اغلب بین روش‌های نوین و سنتی تعارض وجود دارد و بحران روش که در تمام علوم انسانی - اجتماعی معضلی آشکار است، در علمی مثل تاریخ دو چندان و بیش از اندازه غامض و پیچیده است.

علت اصلی نگارش این مقاله آن بوده است که بحث روش و روش‌شناسی (Methodology)^۲ در حوزه تاریخ ورزی چندان امری جدی و به مثابه یک وظیفه که تمام کارورزان تاریخ باید بدان اهتمام ورزند، تلقی نشده است و لذا محققانی که گام در این وادی سخت و ناهموار می‌گذارند باید قدر و قیمت کارشان را شناخت و مورد ارزشیابی قرار داد. لذا جستار حاضر به ارزیابی و سنجش سه‌اثر ارزشمند منتشر شده در این حوزه یعنی کتاب‌روش تحقیق در تاریخ نگاری اثر دکتر جهانگیر قائم مقامی، درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ نوشته دکتر علیرضا ملایی توانی و روش پژوهش در تاریخ‌شناسی نوشته دکتر حسن حضرتی می‌پردازد که در هر سه نوشتار رهیافت پوزیتیویستی با درجات و مراتب مختلف اتخاذ شده است و از این منظر نگارنده ضمن نقد آنها روش‌های تفکرزای مورد نظر خود را دنبال می‌کند. در این چشم‌انداز مقاله حاضر نسبت بین روش و علم تاریخ از یک سو و تاریخ و تفکر را از سوی دیگر مورد پژوهش قرار خواهد داد.

در دفاع از تفکر: بررسی انتقادی سه اثر در زمینه روش تحقیق در تاریخ ۷۳

۲. پوزیتیویسم به مثابه «روشی توتالیتار»

برخی آثار منتشر شده در حوزه روش تحقیق در تاریخبا اتخاذ موضعی پوزیتیویستی در تقابل دو پارادایم روش شناختی کلان یعنی طبیعت گرایی و تاریخی گرایی با انتخاب اولی راه و روش خود را گزینش کرده اند. به باور ما طبیعت گرایی با باور به وحدت روش شناختی یک نوع «روش توتالیتار»- واژه ای است که راقم این سطور وضع کرده است تا ماهیت پدیدارشناختی طبیعت گرایی را نشان دهد - را به کل علوم تحمیل می کند(خزائی، ۱۳۹۶: ۳۴). شاید بتوان گفت که «نظریه همه چیز» بدان معنا که یک نظریه جامع بتواند همه پدیده های مهم را توضیح دهد در راستای رویکرد پوزیتیویستی تعبیر شود. در واقع یکی از آموزه های اصلی پوزیتیویسم این است که علوم طبیعی معیار آرمانی روش شناختی را برای تمام تحقیقات مهیا می کند(فی، ۱۳۸۴: ۱۶۳).

اگر با انتخاب یک موضع روش شناختی در ارزیابی واقعیات و بررسی های معاشناسانه فقط یک جنبه و معنا را به عنوان تنها معنای ممکن در نظر آوریم، و دیگر جنبه ها و ابعاد پدیدارها را نادیده انگاریم، آنگاه روش و رهیافتمان می تواند امری مساله ساز و قابل نقد باشد. به عنوان شاهد دکتر حضرتی که متاخرترین نوشتار را در حوزه روش تحقیق در تاریخ با رویکردی پوزیتیویستی نگاشته است(حضرتی، ۹۸: ۱۳۹۰)، در بررسی معاشناسانه واژه History در زبانهای لاتین به نقل از فرهنگ علوم اجتماعی بیرو آن را صرفا مرادف با «نقل وقایع و حوادث گذشته» دانسته است(حضرتی، ۱۳۹۰: ۳۷). بررسی معاشناسختی به شیوه فوق الذکر که البته مطابق رهیافت نویسنده است، ولی در عین حال سویه های دیگر واژه History را نادیده گرفته است، نمی تواند متقاعد کننده باشد. نخست اینکه باید عنایت داشت که ریشه واژه History در زبانهای لاتین به واژه Story به معنای قصه و داستان برمی گردد(احمدی، ۱۳۸۷: ۱۵۳) و اساسا تاریخ در زبان ایتالیایی Storia اطلاق می شود؛ یعنی صورت و ظاهر واژه آن چیزی نیست که همواره ما تصور می کنیم. شاید نویسنده به این دلیل که در زبان انگلیسی History معنایی معادل قصه و داستان را در بر نداشته است، او را به این تصور رهنمون کرده است که History تنها معطوف به امر واقع است در حالی که در زبان فرانسه قضیه از این قرار نیست و Histoire صرفنظر از معنای تاریخ (امر واقع و فکت) معنای قصه و داستان را نیز در خود داراست. فی المثل Une histoire d'amour به معنای داستان عاشقانه است و در اینجا واژه Histoire ناظر به قصه است. اگر چنانچه ما تکلیف خود را به درستی با واژه History روشن نکنیم، آنگاه در صرافت دستیابی به حقیقت می افتیم و

این تصور که واقعیت و حقیقت چیزهایی دم دستی یا نه اصلاً تو دستی هستند. ولی اندراج مضمون قصه در تاریخ صرفاً مربوط به زبانهای لاتین نیست و از روزگاران گذشته در زبان فارسی هم موضوعیت داشته است. در بسیاری از تواریخ به جای واژه تاریخ، حکایت، داستان و قصه آمده است. در اغلب سیاست‌نامه‌ها هم روایات تاریخی در قالب و فرم حکایات نقل می‌شود و تاریخ و قصه آنقدر با یکدیگر قرابت و پیوستگی داشته‌اند که نویسندگان مجهول‌الهویه در قرن ۶ ه.ق کتابی تحت عنوان «مجم‌التواریخ و القصص» به رشته تحریر درآورد (خزائی، ۱۳۹۶: ۶۰). بنابراین اگر بین تاریخ و قصه نسبتی برقرار نبود چگونه ممکن بود آنها را در یک مجموعه قرار داد؟ طرفه آنکه حضرتی در موضعی از اثر خود به نقل از روزبهان خنجی علم تاریخ را «... علم به وقایع امم سالفه و حوادث ماضیه که عبارت از علم تاریخ و قصص است...» (حضرتی، ۱۳۹۰: ۶۵) تعریف می‌کند و بدین معنا اشارت دارد ولی باز هم آن را نادیده می‌انگارد گو اینکه رهیافت اثبات‌گرایانه خودآگاه یا ناخودآگاه اجازه ارزیابی لایه‌ها و سطوح دیگر معنای واژه تاریخ را از او می‌گیرد. بنابراین به جای واژه تاریخ در ساحت تک‌معنایی مورد نظر حضرتی و طیف بی‌شماری از مورخان و تاریخ‌پژوهان در دنیا ساحت دو معنا و مفهومی تاریخ را در نظر بگیریم و بهتر است معنای تاریخ را موسع و نه محدود کنیم.

تاریخ به معنای داستان و قصه که منتقد حاضر (ضمن باور به معنای نخست و اصلی آن) با آن همدلی دارد، دست کم یک ویژگی اثرگذار دارد و آن اینکه تاریخ در مفهوم اخیرش با خلق و آفرینش سر و کار دارد و لاجرم تفکر در آن سهم و جایگاهی خاص دارد؛ یعنی همان چیزی که مسأله‌نویسنده مقاله حاضر است. شاید مایه تعجب باشد که چرا متفکر اصیلی چون هایدگر این قدر به شعر اهمیت می‌دهد و در آثارش پیوسته از هولدرلین سخن می‌گوید. به گمان ما بین شعر، قصه و داستان با تفکر نسبتی استوار برقرار است و اگرچه فیلسوفی چون هگل تاریخ را از افسانه و شعر منفک می‌کند (هگل، ۱۳۸۱: ۳) ولی در اینجا نمی‌توانیم کاملاً با هگل موافقت داشته باشیم. منتقد حاضر نه تاریخ در معنا و مفهوم مدرن آن را وافی به مقصود می‌داند - تاریخ به مثابه علمی که صرفاً معطوف به شناسایی و تحلیل امر واقع است^۳ - و نه مفهوم پست‌مدرن تاریخ به منزله قصه برساخته شده را که هایدن وایت، فرانک انکر اسمیتو... آن را تئوریزه کردند، متقاعد کننده می‌داند. به سخن دیگر دیدگاه ما درباره‌ی تاریخ نه دیدگاهی دن‌کیشوتیست که همه چیز را در ردیف خیال، توهم و قصه بیندازیم و نه به

در دفاع از تفکر: بررسی انتقادی سه اثر در زمینه روش تحقیق در تاریخ ۷۵

سان رئالیست ها است که تصور کنیم واقعیت و حقیقت که این دو با هم متفاوتند، چیزی دم دستی و به قولی تو دستی و به راحتی قابل وصول و شناخت است؛ در حقیقت برخلاف هایدن وایت باید خاطر نشان نمود که ماهیت و جنس داستان و تاریخ تفاوت های بنیادینی نیز با یکدیگر دارند که بر این اساس در علم تاریخ همواره در یک سوژه معین یک سری واژگان و اسامی مشترک تکرار می شوند که این امر در داستان محلی از اعراب ندارد. آن اسامی و نامهایی که همواره تکرار می شوند، به چیزی در بیرون (یعنی طبیعت و تاریخ) مربوطند. به عنوان شاهد چالدران با یک موقعیت جغرافیایی مشخص ما به ازاء خارجی دارد و قهرمانان داستان در همه ی توصیفات شاه اسماعیل و سلطان سلیم هستند. در نتیجه در هر نوشتار تاریخی همواره شاهد تکوین رهیافت های داستانی - تاریخی خواهیم بود و هیچ گاه نمی توان در این رشته علمی از این دو معنا کناره گرفت (همان: ۶۱).

حال باید رابطه و نسبت قصه و امر واقع را در معرفت تاریخی تحلیل و ارزیابی کنیم. پیشتر نشان دادیم که آراء پست مدرن هایی چون هایدن وایت و کیت جنکینز در اینکه بین تاریخ و داستان تمایز بنیادینی وجود ندارد، نمی تواند قایل قبول باشد. اکنون می خواهیم بگوییم که در این رابطه بایسته است سهم بیشتری را به امر واقع بدهیم. نظریه نگارنده به طور خلاصه عبارت است از اینکه تاریخ به معنای قصه را باید حداقلی و مینی مومی و تاریخ در معنای امر واقع را حداکثری و ماکزیمومی در نظر گرفت و چنین دیدگاهی در معرفت تاریخی می تواند ما را از دوگانگی در دسرساز واقعیت - قصه رهایی بخشد.

در راستای کاربست الگوی علوم طبیعی است که ملایی در فرایند تحقیق از موضوع، مساله، فرضیه، تعمیم، آزمایش نظریه به صورت مکرر و قانون عام و جهانشمول سخن گفته است (ملایی، ۱۳۸۶: ۴۲). حال اینکه برخی از مراحل فرایند مذکور مانند تکرار، تعمیم، آزمایش نظریه به صورت مکرر و قانون عام و جهانشمول الگوی تحقیق در علوم طبیعی استوارتباط چندانی با علم تاریخ ندارد. به نظر می رسد ملایی اهمیت مساله را نادیده انگاشته است. اگر قبول کنیم که مساله رکن رکن تحقیق می باشد، نمی توان با این رای نویسنده همداستان بود که طرح مساله چیزی جز تعریف و توضیح موضوع نیست! (ملایی، ۱۳۸۶: ۶۸). اما حضرتی تا حدود زیادی اهمیت مساله را در نظر گرفته است. ولی هر مساله واقعی و راستینی باید رابطه بین دو متغیر - یا اگر چنانچه این واژه را نمی پسندیم - علت و معلول را تبیین کند و حال آنکه حضرتی هیچ اشاره ای به

چنین رابطه‌ای در مساله تحقیق نکرده است (حضرتی، ۱۳۹۰: ۱۰۹-۱۰۴). ایشان بحث روابط علی - معلولی را که در اصل می‌بایست در مساله اشاره و تبیین گردد در مدعا ذکر کرده‌اند (همان، ۱۳۱ و ۱۳۰). از سویی ایشان علم را به تاسی از پوپر با مساله شروع کرده‌اند ولی سخن ایشان در مورد مساله ناظر به منطق و روش استقرائیان است آنجا که می‌گویند مساله «... در نگاه معرفت‌شناختی، محصول مشاهدات و مسموعات و مطالعات ما ... است» (همان: ۱۰۶). در حقیقت مطابق گفته فوق تقدم مشاهده بر فرضیه که همان راهبرد استقرائیان است، مورد نظر است. پوپر در منطق اکتشاف علمی با تصدیق سخن هیوم اظهار داشته است که علم با گردآوری شواهد از طریق مشاهده شروع نمی‌شود بلکه علم با صورتبندی فرضیه‌های علمی آغاز می‌شود. حال باید توجه داشته باشیم که اگر چنانچه در روش تحقیق به تقدم مشاهده (گزارش‌های منابع دست اول) بر مساله و فرضیه در علم تاریخ باور داشته باشیم این بدان معناست که پژوهشگر باید از طریق منابع دست اولی که حاصل مشاهدات و مسموعات هستند، به بررسی تاریخی بپردازد و این همان روش و نگرش کلاسیکی است که در نزد تاریخ پژوهان ما از زمان مرحوم عباس اقبال تا امروز کم و بیش وجود داشته است. حال آنکه اگر بسان پوپر به تقدم مساله و فرضیه بر مشاهده باور داشته باشیم، آنگاه می‌توان از پژوهش‌ها و مسائل و نظریه‌های مندرج در آنها شروع کرد و مورخ ابطال‌گرا از تحقیقات شروع می‌کند نه الزاما از منابع. به نظر می‌رسد گاه تغییر و تحولات در روش‌های تجربی و پوزیتیویستی در آثار مورد نظر نادیده انگاشته شده است و از این رو از پیش بینی قطعی و دستیابی به قوانین کلی که ویژگی‌های علم در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ بود سخن گفته شده است (ملایی، ۱۳۸۶: ۲۷ و ۳۲). ولی امروزه دیگر علوم طبیعی نیز انگاره تولید قوانین عام را کنار گذاشته‌اند و حال آنکه همچنان این سخن گفته می‌شود که مورخ باید به دنبال قانونمندی باشد و اینکه سرشت انسان در خلال زمانبدون تغییر مانده و همین ثبات و پایداری را می‌توان مبنای استخراج قوانین در نظر گرفت (همان: ۳۶). در علوم طبیعی پیش‌بینی البته به صورت مشروط هنوز قابل تحقق است و پوپر هم از پیش‌بینی در علوم طبیعی و نه تاریخ دفاع نموده است (Popper, 1957: 12, 13).

یکی دیگر از چالش‌های پیش‌روی پوزیتیویسم مساله بی‌طرفی است. از نظر قائم مقامی قضاوت در تحقیقات تاریخی به صورت ابژکتیف (Objective) «یعنی تحقیق براساس بررسی بدون پیش‌داوری» انجام می‌گیرد (قائم مقامی، ۱۳۵۸: ۴۷). به سخن

در دفاع از تفکر: بررسی انتقادی سه اثر در زمینه روش تحقیق در تاریخ ۷۷

دیگر شرط اصلی قضاوت در مسائل تاریخی «بی طرفی محض» است (همانجا). ملایی هم در همین ارتباط است که از قاعده تجاهل سخن می گوید (ملایی، ۱۳۸۶: ۵۵). اما پرسش اینجاست که آیا اساساً «انسان بی طرف» و «انسان بدون پیش فرض» وجود خارجی دارد؟! چرا اسطوره بی طرفی این سان اذهان مورخان و تاریخ پژوهان را به خود مشغول داشته است؟ چرا هنوز با وجود قرون متمادی از سپری شدن اصل «عدم پیش فرض دکارتی» اذهان تاریخدانان بدین سان به آن مشغول است؟ در حالی که در پوزیتیویسم پیش داوری به منزله امری غیر علمی طرد می شود اما گادامر به دفاع از آن همت می گمارد. باید عنایت داشت که پیشداوریها از حیث هرمنوتیکی به منزله‌ی راه دسترسی به سنت‌های تاریخی که ما بخشی از آن هستیم، هستند. گادامر در این رابطه می نویسد: "اگر می‌خواهیم حق کرانمندی (finite) و نحوه هستی تاریخی انسان را به جا آوریم، اساساً ضروری است تا از مفهوم پیشداوری اعاده حیثیت شود و به این حقیقت اذعان کرد که پیشداوری‌های موجه (legitimate Prejudices) وجود دارند" (Gadamer, 1975: p278). پیشداوری‌هایی که از بوته آزمایش سالم بیرون آمده‌اند و این قابلیت را دارند تا با شرایط جدید وفق یابند، مرجعیت هنجاری کسب می‌کنند. ضمن اینکه باید اشاره داشت که تجاهل اصلی پوزیتیویستی ساخته و پرداخته کولیه‌جامعه شناس فرانسوی است که امروزه نزد عالمان علم الاجتماع محل اعتبار نیست. هیچ شخص نمی‌تواند خالی از ذهن و بدون پیش داوری به سراغ موضوعی برود. به جای قاعده تجاهل همچنان همدلی (Empathy) دلتای می‌تواند کارورزان تاریخ را بهتر راهنمایی کند.

تلقی اثبات‌گرایانه حضرتی آن چنان است که به تاسی از ویتگنشتاین متقدم تصور می‌کند که می‌توان با ارائه تعریفی جامع‌الاطراف به نزاع‌های میان دانشمندان پایان داد (حضرتی، ۱۳۹۰: ۳۶). اما باید اشاره کرد که ویتگنشتاین از جمله معدود متفکران و فیلسوفان بزرگ تاریخ است که در طول زندگی اش دو فلسفه طراحی کرد و در واقع ما با دو ویتگنشتاین سر و کار داریم. سخن حضرتی ناظر به ویتگنشتاین ۱ یا متقدم است و از قضا ویتگنشتاین ۲ یا متاخر فلسفه‌ای را پروراند که فلسفه متقدم خود را رد کرد. طبق ایستار ویتگنشتاین متقدم word (کلمه و زبان) می‌تواند طابق النعل بالنعل با world (جهان) همپوشانی و مطابقت داشته باشد (word = world). اما ویتگنشتاین متاخر در دوره دوم زندگی با کنار نهادن آراء دوره اول خاطر نشان ساخت که زبان هیچ رابطه منظم و ثابتی با جهان ندارد (word ≠ world) و فی الواقع نمی‌توان رابطه‌ی آینه

ای بین word و world برقرار کرد. در حقیقت او با طرح نظریهٔ بازیهای زبانی و صورتبندی نظریهٔ شکل زندگی به یک نسبییت باوری رسید.

مساله دیگر اینکه حضرتی در اجتهاد تاریخی قائل به استناد به روایان و تاریخ نگاران روان پریش و روان نژندشده اند. حضرتی به مقاله ای استناد می کند که بر اساس آن رستم الحکما نویسنده رستم التواریخ به بیماری هذیان گویی مبتلا دانسته شده است. وی با ذهنیتی پوزیتیویستی ابراز داشته است که «... زرگری نژاد در مقاله ای عالمانه ثابت کرده است که صاحب رستم التواریخ از بیماری روانی مشخصی به نام مانیا رنج می برده است» (حضرتی، ۱۳۹۰: ۵۱). همین «ثابت کردن» مفهومی است که اساسا در علم تجربی ریشه دارد و ملایی هم «قابل اثبات بودن» را یکی از شاخصه های علم تلقی کرده است (ملایی، ۱۳۸۶: ۲۷). تلقی حضرتی و ملایی از «ثابت کردن» و «تایید کردن» بسان «آزمایش کردن» و «تجربه کردن» مطمح نظر آمپریست هاست؛ روشی که استقرا را به مثابه روش علمی می پذیرد و قائم مقامی هم با پذیرش آن محققان تاریخ را به روش استقرایی توصیه می کند (قائم مقامی، ۱۳۵۸: ۴۱).

دو خطای روش شناختی در گزاره مذکور وجود دارد: نخست اتخاذ روش استقرایی و آسیب پذیری این روش و دوم خلط گزارهٔ فرضیه ای با فکت و امر واقع. به قول پوپر منطق اکتشاف علمی در تجربه گراییهان منطق استقرایی (Inductive logic) است و استنتاج استقرایی عبارت است از: حرکت از گزاره های جزئی یا خاص به سوی گزاره های کلی. پوپر هم مثل هیوم بر آن بود که گزاره های استقرایی و نتایج حاصل از آن الزاما نمی تواند معتبر باشد و پوپر همیشه این امکان را در نظر می گیرد که نادرست بودن آن گزاره ها آشکار شود (popper, 1959: 3, 4).

پوپر بر این باور بود که تعداد مشاهدات (یا در علم تاریخ همان گزارش های تاریخی) هر قدر هم فراوان باشد نمی تواند صدق یک فرضیه را اثبات کند ولی تنها یک مشاهده کافی خواهد بود تا آن را ابطال (Falsification) کند.^۱ حضرتی هم بر بنیاد روش استقرایی چنان مدعایی را ذکر کرده است. اینکه اگر تعداد گزارش های تاریخی هر چقدر هم زیاد باشد نمی تواند ما را به گزاره ای حقیقی رهنمون کند. ایشان به دلیل سیطره انگاره های پوزیتیویستی بر ذهن و زبانش به دنبال تایید و اثبات بوده است. ایشان این فرضیه که رستم الحکما مورخی روان نژند بوده است را امری واقعی و حقیقی در نظر گرفته است. ما در علم نباید با «فرضیات» در حکم «واقعیات» و «فکت ها» برخورد کنیم. استاد زرگری نژاد خودشان صراحتا هذیان گویی رستم الحکما را در

در دفاع از تفکر: بررسی انتقادی سه اثر در زمینه روش تحقیق در تاریخ ۷۹

قالب یک «فرضیه» و نه «امر اثبات شده» بیان کرده اند (زرگری نژاد، ۱۳۷۹: ۷۶) و اتفاقاً به جهت ماهیت فرضیه ای همان گزاره است که ایشان بعداً در «روزشمار تحولات ایران در عصر قاجاریه» آن فرضیه را ابطال نمودند. ایشان چند سال بعد از نگارش آن مقاله در اثر فوق الذکر در مواضع مختلف و به کرات به رستم التواریخ استناد داده اند (زرگری نژاد، ۱۳۸۵: ۶۷۳ و ۶۶۱ و ۶۳۸ و ۴۴۵ و ۴۴۴ و ۳۵۱ و ۳۴۹ و ۱۷۷) و بدین ترتیب آن فرضیه را ابطال نمودند؛ چرا که از دیدگاه پوپر ابطال یک فرضیه یا نظریه به فرار زیر است «می گوئیم که یک نظریه تنها در آن هنگام باطل شده است که گزاره های شالوده ای متناقض با آن را قبول کنیم». بر این اساس اگر بسیاری از گزاره های تاریخی که در رستم التواریخ مندرج است و در آثار مورخان هم عصر او هم وجود دارد، را انتخاب کنیم، خواهیم دید که ابطال به جای تایید و تصدیق پوزیتیویستی می تواند مورخان را به فرضیات بدیل و ساحات نااندیشیده رهنمون سازد. لذا با رهیافت پوزیتیویستی و طلب عینیت، قرار دادن رستم التواریخ که نویسنده اش به قول برخی محققان روان نژند بوده است، در عداد مراجع تاریخی نمی تواند قابل قبول و قابل دفاع باشد.^۷ اینکه هذیان چه نسبتی می تواند با تاریخ نگاری پوزیتیویستی داشته باشد خود مساله ای غامض و لاینحل است! کوتاه سخن اینکه از نظر حضرتی با رویکردی پوزیتیویستی مورخی مبتلا به بیماری روانی و روان پریش می تواند منبع و مرجعی برای پژوهشگران تاریخ باشد. اگر در تاریخ شناسی قرار باشد هذیان به جای فکت معتبر شناخته شود، آیا دیگر می توان از وجاهت و شانیتی علمی به نام تاریخ، آن هم از نوع پوزیتیویستی اش دفاع نمود.

نکته دیگر به بحث منابعی می گردد. مصادیقی که حضرتی از منابع دست اول آورده است، نمی تواند گویای این دست از منابع باشد. منابع دست اول همانطوری که هگل خاطر نشان کرده است به نوشتارهایی اطلاق می گردد که تاریخ نویس اوضاعی را به چشم خود دیده و روح آن وقایع و رویدادها را ادراک کرده است و بر اساس مشاهدات خود گزارشی از آن را ارائه می دهد (هگل، ۱۳۸۱: ۳). آیا عالم آرای عباسی چنانکه نویسنده ابراز داشته است منبعی دست اول برای دوره ی صفویه است! (حضرتی، ۸۸: ۱۳۹۰) عالم آرای عباسی صرفاً می تواند مرجعی برای دوران سلطنت بعد از شاه طهماسب تا اواخر دوره شاه عباس باشد. از این رو روایت اسکندر بیگ منشی در خصوص شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب واجد ویژگی مراجع دست اول نیست، چرا که روایت آن دوران را از منابع دیگر اخذ کرده است و حالت ثانویه دارد.

به سخن دیگر گزارش‌های منبع مذکور اغلب در خصوص اوایل دوره صفویه مبتنی بر گزارش‌های دست‌اول دیگری است که پژوهشگران باید آنها را ملاحظه کنند. اساساً اگر تعریفی که حضرتی ارائه کرده و مورد اجماع اغلب تاریخدانان است، را مبنای قضاوت قرار دهیم، بسیاری از مواقع منابع دست‌اولی برای موضوعات مختلف در دست نخواهیم داشت چرا که در موقع حدوث یک رویداد یا نزدیک به آن کمتر گزارش‌هایی باقی مانده است. ملایی هم دسته‌بندی صحیحی از منابع تاریخی ارائه نکرده است (ملایی، ۱۳۸۶: ۱۰۵). فی‌المثل نویسنده می‌بایست منابع تاریخی را از منابع تاریخنگاران منفک می‌کردند که اغلب به این انفکاک توجه نمی‌شود. منابع تاریخنگاران جزئی از منابع تاریخی هستند و فقط شامل کتب می‌شوند درحالی‌که منابع تاریخی همه چیز اعم از کتیبه‌ها، فرمان‌ها، اسناد، کتب و ... را شامل می‌شود.

ملایی پژوهش‌های تاریخی را از گذشته تا امروز به سه صورت ذکر کرده است: الف) توصیفی (روایی، نقلی، وقایع‌نگاری) ب) تحلیلی و تبیینی (علی، عقلی، علمی) ج) توصیفی - تحلیلی (ملایی، ۱۳۸۶: ۸۶). این‌گونه تقسیم‌بندی در بحث روش محل اشکالات عدیده است؛ اول اینکه روش نقل که روشی سنتی و پیشامدرن است با روش توصیف که روشی مدرن است در یک مجموعه قرار داده شده است و نقل و توصیف یکسان تصور شده است؛ طرز تلقی‌ای که اغلب در خصوص نقل و توصیف وجود دارد. ماریوس و پیچدر فصل سوم از اثر ارزشمند خود تحت عنوان «اشکال نوشتار تاریخی» خاطر نشان کرده‌اند که مورخان نیز بسان دیگر نویسندگان از ۴ الگوی عمومی بیان استفاده می‌کنند: الف) توصیف (Description) ب) نقل (Narration) ج) تفسیر (Exposition) د) استدلال (Argument) و بنابراین توصیف و نقل را نباید یکسان پنداشت (Marius and page, 1989: 60). توصیف «استفاده از کلمات برای انتقال تصویر ذهنی یک رویداد، منظره، صحنه، هیجان، یا احساس؛ شرحی که از زاویه نگاه وصف‌کننده بیان می‌شود» (استراوس و کریبن، ۱۳۹۰: ۳۷). توصیف آنچنان اهمیتی دارد که پایه و مبنای تفسیرهای انتزاعی‌تر داده‌ها و پرورش نظریه است و در بالاترین سطوح علوم انتزاعی هیچ‌گونه فرضیه علمی و فعالیت آزمایشگاهی بدون توصیف پیشین یا توصیف همزمان ممکن نیست (همان، ۴۰). در توصیف و تحقیقات توصیفی در هر نوع آن فرضیه و داوری محلی از اعراب ندارد. هایدگر ما را این خطاها بر حذر می‌دارد. در نظر هایدگر در پدیدارشناسی و توصیف پدیدارشناسانه صرفاً خود فهمی بی‌واسطه از موضوع و نه فرضیات و آزمایشات با واسطه موضوعیت دارند (Heidegger, 1985: 78).

در دفاع از تفکر: بررسی انتقادی سه اثر در زمینه روش تحقیق در تاریخ ۸۱

کوتاه سخن اینکه توصیف روشی پژوهشی و مدرن است و نقل روشی روایی، سنتی و ترادیسینوال که هیچ سنخیتی با یکدیگر ندارند. تا کنون در مورد روش توصیف حق مطلب ادا نشده است و اغلب در رشته های مختلف علوم انسانی - اجتماعی باب شده است که روش خود را توصیفی بنامند بی آنکه آگاهی درخوری از ماهیت این روش داشته باشند.^۱

۳. تمایز روش شناختی بنیاد تفکر در تاریخ‌ورزی

اکنون وقت آن است که بعد از طرح برخی نقدهای درون پارادایمی به نقدهای برون پارادایمی بپردازیم و آثار مورد بحث را از منظر روش های تاریخی گرا مورد ارزشیابی قرار دهیم. اتخاذ روش متناسب با موضوع یکی از وظایف بسیار مهم، حساس و البته پیچیده کارورزان هر رشته علمی است. ما با نفس تفکیک و تمایزی که ویکو، هردر، وبر و نوکانتی هایی چون دیلتایو ریکرت بین علوم انسانی و علوم طبیعی قائل شده اند، موافقیم. از آنجا که موضوع مورد بررسی در علم تاریخ جامعه انسانی در گذر زمان است از این رو هم سوژه و هم ابژه معرفتی افرادی از درون اجتماعات انسانی هستند و لذا با رابطه سوژگی - ابژگی علوم طبیعی که در یک سو سوژه انسان است و در سوی دیگر ابژه اشیاء بدون ادراک و احساس هستند، تفاوت بنیادینی وجود دارد. در این موضع اخیر سوژه نمی تواند ارتباط کلامی، گفتاری و به قول دیلتای و هابرماسین الادهانی (Intersubjectivity) با ابژه خود داشته باشد. لذا با تفاسیر فوق اگر قرار باشد در حوزه روش به گزینش یکی از دو پارادایم روش شناختی کلان دست یازیم، اولویت در علوم انسانی - اجتماعی با رهیافت هایی است که بر روش های خاص علوم مذکور تاکید دارند.

رویکرد اثبات گرایانه همانطوری که متفکران فرانکفورتی تاکید ورزیده اند، توان و توانش نقد و بررسی انتقادی جامعه در ابعاد سیاسی، جامعه شناختی و ... را ندارد. از این وجهه نظر پوزیتیویسم با پرداختن به آنچه وجود دارد، نظم اجتماعی موجود و مستقر را تایید می کند و مانع و رادع هر گونه تغییر و تحولی در جامعه می شود و در نهایت به انفعال سیاسی منجر می شود (نوذری، ۱۳۸۳: ۱۶). به نظر می رسد استدلال فرانکفورتی ها و در راس آنها هورکهایمر و آدورنو در این زمینه قابل تامل باشد و با ایستار پوزیتیویستی اگر نگوئیم توان نقد بکلی از بین می رود، دست کم آن را تضعیف خواهد کرد. اگر چه در پوزیتیویسم هم نقد درونی و بیرونی تعریف شده است و

پوزیتیویست های فرانسوی و به اصطلاح دقیق تر تاریخ نگاران مکتب روشمند مانند لانگلو آن را بخوبی تبیین نموده اند ولی نقد در ساحت پوزیتیویستی آن مساله ای حاشیه ای است. ملایی در مبحث نقد درونی و بیرونی می بایست به این مساله اشاره می کرد که طرح بحث نقد درونی و بیرونی حاصل روش پوزیتیویستی بوده تا خواننده از موضع و تبعات این روش آگاه شود. ضمن اینکه چگونه ممکن است در بحث نقد درونی و بیرونی که مربوط به روش شناسی پوزیتیویستی است بحث هرمنوتیک را طرح کرد که در تعارض بنیادین با پوزیتیویسم است (ملایی، ۱۳۸۶: ۱۴۵).

در همواره تاریخ روایت اصالت داشته است و همواره قضیه از این قرار بوده است که مورخ صرفاً می بایست روایت یا فکت ها را از درون کتب، اسناد یا اساساً خود واقعه و افراد ثقه جمع آوری می کرد و به آن مجموعه و جنگ تاریخ اطلاق می گردید. اصالت روایت بدان معناست که وظیفه و نقش تاریخدان و پژوهشگر صرفاً یافتن و کشف روایت های از پیش موجود است و او نقشی در طرح اندازی آن ندارد. رویکرد پوزیتیویستی هم در مجموع به روایت اصالت و اولویت می دهد و مورخ به طور خوشبینانه نقش حاشیه ای در علم تاریخ ایفا می کند. در ایستار پوزیتیویستی حضرتینیز در تعریف علم تاریخ مورخ هیچ نقشی ندارد. حضرتی در تعریف علم تاریخ به ۴ متغیر «معرفت»، «حوادث مهم»، «گذشته» و «انسان» اشاره می کند (حضرتی، ۱۳۹۰: ۴۴). تعریف فوق گرچه با روش و رویکرد نویسنده موافقت دارد ولی با کنار گذاشتن مورخ از تعریف علم تاریخ، تبعات غیر قابل انکاری را برای این رشته علمی در پی دارد. اگر ما نقشی را برای مورخ در تاریخ شناسی در نظر نگیریم، آنگاه موضع اصالت روایت مانند گذشته فربه و فربه تر خواهد شد. در واقع تعریف حضرتی ناظر به «تاریخ نگاری منهای سوژه» است. از سوی دیگر اگر چنانچه ما به نقش کلیدی مورخ در علم تاریخ باور نداشته باشیم این امکان وجود دارد که ما به سوی تاریخ «چسب و قیچی» مطمحنظر کالینگوود عزیزت کنیم. لذا برای اینکه راه مورخان چسب و قیچی تنگ تر شود، راهی جزء اقتدار بخشیدن به مورخ را در پیش نداریم و بایسته است مورخ را به عنوان کنشگر فعال به رسمیت بشناسیم.

منتقد حاضر با این ایده حضرتی که «مهمترین وظیفه مورخ تولید فکت است» (همان، ۴۹) موافقت ندارد و به نظر می رسد چنین دیدگاههایی است که علم تاریخ را از یک علم تفکر ساز دور می سازد. البته ایشان در جایی دیگر نشان داده اند که ضرورتاً مورخ در علم تاریخ واجد نقشی اساسی است آنجا که نویسنده دو فعل تاریخ شناسان

در دفاع از تفکر: بررسی انتقادی سه اثر در زمینه روش تحقیق در تاریخ ۸۳

را «شناسایی امر واقع» و «تحلیل» می‌داند (همانجا). حال این مورخی که نقش مهم تحلیل را بر عهده دارد معمول نیست که چرا در تعریف علم تاریخ جایی به او اختصاص داده نشده است.

به باور ما به منظور تقویت و تفوق تفکر بر روایت از یک سو باید نقش سوژه را برجسته سازیم و از سوی دیگر باید روش‌های کیفی مانند پدیدارشناسی، هرمنوتیک، تحلیل گفتمان، تحلیل محتوا، تبارشناسی و ... را در پژوهش به کار بنیدیم^۹. لذا نگارنده تاکید فراوان دارد که در تعریف علم تاریخ باید نقش مورخ چنان فرجه شود تا به واسطه ی آن تفکر در علم تاریخ نهادینه شود. حتی اگر ماهیت و جوهر تاریخ به معنای یک (تاریخ به مثابه رویداد) و دو (تاریخ به مثابه گزارش) آن وابسته به روایت باشد، باز به منظور برون رفت از وضع موجود که فقدان تفکر در تاریخ ورزی بیداد می‌کند، باید نقش مورخ را برجسته کرد. برخی دیدگاهها در کتب روش تحقیق مانند این سخن قائم مقامی که بیان می‌دارد: «محقق خود را مرکز ثقل شرح‌ها و استنتاجها قرار نداده و پای خود را به میان نیاورد» (قائم مقامی، ۱۳۵۸: ۵۰). همانا ضدیت با اعتبار سوژه و تفکر در تاریخ ورزی است. به باور ما باید سوژه را از سرکوب شده گی تاریخی اش برهانیم و زنجیرهای که بر گرده و گردن سوژه آویخته شده است پاره گردد. چرا «من» به مثابه سوژه نمی‌تواند عرض اندام کند و اگر من اجازه خودنمایی پیدا کند گویی که دچار یک خطای مهلک اخلاقی شده ایم. به هر شکل اصلاحاتی مانند راقم این سطور، نگارنده، مولف و ... که به جای من سوژه جای می‌گیرند، صرفا حاکی از امری اخلاقی نیستند بلکه در عین حال شان سوژگی و تفکر را از بین می‌برند.

دیگر اینکه این سخن که موضوع علم تاریخ گذشته بشری است و فقط گذشته و نه حال بشر مورد نظر است (قائم مقامی، ۱۳۵۸: ۶ و ۵؛ ملائی، ۱۳۸۶: ۲۳؛ حضرتی، ۱۳۹۰: ۴۵) محل مناقشه است. حضرتی حتی «تاریخ اکنون» را هم به گذشته معطوف دانسته است (حضرتی، ۱۳۹۰: ۷۰). در موضعی دیگر بیان داشته اند: جامعه شناسان به دنبال شناخت انسان در زمان حالند و تاریخ شناسان در زمان ماضی (همانجا). حال اینکه چه تمایزی بین تاریخ اکنون و جامعه شناسی از حیث زمانی متصور است نامعلوم است. اگر تعریفی که ایشان از گذشته به دست داده اند، را مبنا قرار دهیم آنگاه خواهیم دید که موضوع اغلب علوم انسانی و اجتماعی گذشته و نه حال است. به قول برگسون فیلسوف فرانسوی: «وقتی فکر می‌کنیم که حال دارد فرا می‌رسد، هنوز حال وجود ندارد، و وقتی فکر می‌کنیم که حال وجود دارد دیگر گذشته است» (مگی،

۱۳۸۶ : ۲۲۳). بنابراین در نزد برگسون بر استمرار و نه انفکاک زمان تاکید می‌شود. پس اگر این سخن برگسون را که با سخن حضرتی سنخیت دارد را ملاک ارزیابی قرار دهیم خواهیم دید که اغلب علوم انسانی - اجتماعی به گذشته و نه حال راجعند نه آنگونه که تصور کنیم فقط موضوع تاریخ معطوف به گذشته و دیگر علوم به حال مربوطند. به سخن دیگر وقتی تاریخ اکنون معطوف به گذشته است، جامعه‌شناسی هم که به دنبال معرفت اکنونی است باید معطوف به گذشته تلقی شود.

دیگر اینکه ما برای راهیابی به تفکر در تاریخ رابطه و تعامل نزدیک با فلسفه را پیشنهاد می‌کنیم گو اینکه در سالهای پس از انقلاب درسی تحت عنوان فلسفه تاریخ تعریف شده است ولی شاهد آن بوده ایم که فلسفه تاریخ نزد اصحاب تاریخ و فلسفه و جاهت و شایستی که درخور آن بود را پیدا نکرده است و هیچ کدام از طرفین این رابطه را خیلی جدی نگرفتند. در کتب روش تحقیق در تاریخ به رابطه تاریخ با علوم دیگر چون جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، جغرافیا و باستان‌شناسی و ... عطف توجه شده است (قائم مقامی، ۱۳۵۸: ۲۱ و ۲۰؛ حضرتی، ۱۳۹۰: ۸۲ - ۶۹) ولی ناباورانه از نسبت تاریخ و فلسفه سخنی به میان نیامده است. به گمان ما به جزء جامعه‌شناسی هیچ علمی به اندازه فلسفه برای تاریخ اهمیت ندارد. مورخان بدون استمداد از فلسفه نمی‌توانند قوت استدلال و احتجاج داشته باشند و یکمورخ خیره مستلزم داشتن ذهنی فلسفی هم هست. این مدعا که حضرتی چندان به فلسفه التفات و عنایتی نداشته است از مواضع دیگر نوشتارش هم هویدا می‌شود. به عنوان شاهد ایشان در مبحث قائلان به سودمندی تاریخ از دکارت یاد می‌کند و از قول دکارت تاریخ را می‌ستاید (حضرتی، ۱۳۹۰: ۶۵). خواننده ای که با دکارت آشنایی نداشته باشد، با خود تصور می‌کند که او از مدافعان تاریخ بوده است! با نقل یک جمله از فیلسوفی مانند دکارت در خصوص فایده ی تاریخ نمی‌توان دیدگاه اصلی او در باره ی تاریخ را نادیده انگاشت. همانطوری که کالینگوود خاطر نشان کرده است دکارت اساسا به اینکه تاریخ شاخه ای از علم بوده است، باور نداشته است و در آثارش این گرایش وجود دارد که ارزش تاریخ را مورد شبهه قرار دهد (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۸۲ و ۸۰). به قول لوویت «در نظر دکارت، علوم تاریخی اصلا علم نیستند. مورخی که تظاهر می‌کند از تاریخ روم باستان سررشته دارد کمتر از آشپزی که خود در روم زیسته است از اوضاع آن دوره آگاهی دارد و ...» (لوویت، ۱۳۹۵: ۱۳۵). اتفاقا همین رویکرد دکارت نسبت به تاریخ بود که مورخان را بر آن داشت تا روش هایشان را تدوین کرده و به دفاع از تمامیت علم خود مبادرت

در دفاع از تفکر: بررسی انتقادی سه اثر در زمینه روش تحقیق در تاریخ ۸۵

کنند. دفاع ویکو هم از علم تاریخ در اثر دوران سازش، علم جدید، در مواجهه و رویارویی با مکتب دکارتی بود (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۸۵). نکته جالب توجه اینکه بنیانگذاران تاریخنگاری پوزیتیویستینیز از فلسفه روگردان بوده و تاریخدانی چون رانکه معتقد بود که نگارش تاریخ را باید از لفاظی های فلسفه رهایی بخشید^۱ (انتخابی، ۱۳۹۴: ۸۹).

ملایی و حضرتی هر دو رابطه تاریخ و نظریه را هم ناسازه تلقی کرده اند (ملایی، ۱۳۸۶: ۸۶؛ حضرتی، ۱۳۹۰: ۱۱۷). این سخن که «علم تاریخ، علم نظریه ساز نیست» (حضرتی، ۱۳۹۰: ۱۱۷) از همان موانع پیش روی تقویت مبانی تئوریک و اندیشه ورزی در تاریخ است. منتقد حاضر برخلاف خیلی از تاریخ پژوهان که بر تباین تاریخ و نظریه تاکید دارند، بر تعامل نظریه و تاریخ و امکان نظریه تاریخی باورمند است. چرا حقیقتا این رای در میان اصحاب تاریخ وجود دارد که علم تاریخ با نظریه نسبتی ندارد؟ مگر این خلدون، مارکس، توکویل، اشمولر، وبر، کالینگوود، برودل، پل کندیو بسیاری مورخان و اندیشه ورزان دیگر نظریه پردازان تاریخ نبوده اند. این خلدون مورخی است که از درون تاریخ نظریه ای به غایت منسجم طرح کرده است و حال اینکه اگر مورخان به دلیل عدم باور به نظریه به نظریه پردازی نمی پردازند این ضعف کارورزان تاریخ است و به نظر ما این مساله به ماهیت علم تاریخ بر نمی گردد. به دلیل این ضعف نزد مورخان جامعه شناسان که نظریه را جزء شرح وظایف خود تلقی می کنند، از درون تاریخ به ارائه نظریه مبادرت کرده اند. تقریبا بیشتر نظریه های جامعه شناسی از تاریخ سر بر آورده اند بطوریکه بزرگترین جامعه شناسان دنیا یعنی کسانی چون مارکس، وبر، دورکیم، گیدنزو ... بر بنیاد داده ها و تحلیل های تاریخی توانستند نظریه هایی بدیع در جامعه شناسی طرح ریزی کنند. اگر چنانچه مورخان نظریه پردازی و معرفت نسبت به نظریه ها را جزء شرح وظایف خود تلقی کنند، به تدریج تاریخ با نظریه پیوند پیدا خواهد کرد و آنگاه شاهد نظریه پردازی بیش از پیش تاریخدانان هم خواهیم بود. اگر ما نظریه را از علم تاریخ کنار بگذاریم به همان «گفتگوی ناشنویان» برودل دچار خواهیم شد (برک، ۱۳۹۴: ۴۱).

در مبحثی دیگر حضرتی چارچوب مفهومی را صرفا ناظر به حوزه توصیف و چارچوب نظری را معطوف به حوزه تبیین ها تلقی کرده است (حضرتی، ۱۳۹۰: ۱۱۵ و ۱۱۴). ما با این نظرگاه موافقت نداریم و به باور ما نمی توان چارچوب مفهومی و نظری را دو حوزه جداگانه قلمداد کرد. چارچوب مفهومی به یک اعتبار همان

چارچوب نظری است چرا که عناصر تشکیل دهنده و مقوم نظریه‌ها مفاهیم هستند. همین عناصر مفهومی را می‌توان با عنوان چارچوب مفهومی یا نظری بیان کرد و به طور منطقی از هر دو یک معنا و مفهوم مستفاد می‌گردد. لذا این مدعا که چارچوب مفهومی برای پژوهش‌های توصیفی و چارچوب نظری برای پژوهش‌های تحلیلی کاربرد دارد، ناصواب به نظر می‌رسد.

ما عمیقاً اعتقاد داریم که نظریه‌ها به مثابه سازه‌های ذهنی در پرورش و برانگیختن تفکر نقش مهمی دارند و از سوی دیگر خود نظریه پردازان هم متضمن تفکر است و رابطه دوسویه‌ای بین نظریه و تفکر وجود دارد. دکتر حضرتی در یکی دیگر از آثارشان با دفاع از منظومه فکری ابن خلدون او را اندیشه ورزی می‌داند که برای نخستین بار در بین عالمان اسلامی از فلسفه تاریخ سخن گفته است و ابراز تاسف می‌کند که راه وی در جهان اسلام دنبال نشد (حضرتی، ۱۳۸۰: ۸ و ۷). حال باید دید که آیا حضرتی به استلزامات این سخن پایبند است. پرسش این است که چرا ابن خلدون به عنوان یک مورخ و نه چنانکه عده‌ای می‌پندارند به عنوان جامعه‌شناس چنین جایگاهی در علم تاریخ پیدا کرده است؟ قطعاً یکی از دلایل آوازه و شهرت جهانی او در مقدمه نظریه پردازان در تاریخ است. او در مقدمه نظریه منسجمی را در تحلیل و تبیین جامعه عصر خود طرح اندازی می‌کند که تا امروز در نوع خود تکرار نشده است؛ نظریه‌ای آنقدر منسجم که برای تحلیل بسیاری از جوامع پیشامدرن قابل استفاده است. او در روایات تاریخی که تا آن زمان در آنها تفکر و تعمق نشده بود، اندیشید و اصالت برخی از این روایت‌های تاریخی را مورد تردید قرار داد. همانطوری که حضرتی خود ابراز داشته است ابن خلدون رویکرد فلسفی به تاریخ داشته است و حال اینکه چرا حضرتی با وجود علاقه به ابن خلدون به رابطه تاریخ و فلسفه از یک سو و تاریخ و نظریه‌های سوی دیگر عنایتی نداشته است، سوال بی‌پاسخی است. از نظر ما نظریه همچون وظیفه‌ای خطیر برای تاریخ پژوهان است و نه آنکه نظریه به سان امری تزئینی، ویرینی و عاریتی مورد نظر باشد بطوریکه تاریخ را علم نظریه ساز تلقی نکنیم و بر این باور باشیم که نظریه‌ها ریشه در علوم دیگر دارند. با این اوصاف استفاده از نظریه در علم تاریخ امری عاریتی است و هستی و نیستی آن چندان امر مهمی به شمار نمی‌آید. منتقد حاضر بر این باور است که هم فقر نظریه یعنی رویکرد تاریخ‌نگاران پوزیتیویست و هم استبداد نظریه یعنی رهیافت مارکسیست‌های ارتدوکس برای علم تاریخ خطر ساز است و باید راه میانه‌ای را در پیش گرفت.

در دفاع از تفکر: بررسی انتقادی سه اثر در زمینه روش تحقیق در تاریخ ۸۷

در پایان اصول و روش های تفکر ساز در علم تاریخ را که پژوهش حاضر طرح کرده است از طریق نمودار عرضه می گردد.



شکل ۱: بایسته های تفکر در تاریخ‌ورزی

۴. نتیجه گیری

سعی و اهتمام تحقیق کنونی این بود که ضمن نقد سه اثر در حوزه روش تحقیق در تاریخ که با رهیافت های پوزیتیویستی پیوند خورده اند، روش های بدیل مورد نظر خود را که تفکربرانگیزترند، طرح ریزی کند. کتب سه گانه مورد نظر در دو سطح مورد نقادی قرار گرفتند: نقد روش شناختی و دوم نقد معرفت شناختی

در نقد روش شناختی گفته شد که با وجود تحول در پوزیتیویسم و ظهور تصدیق پذیری وینی ها و یا ابطال پذیری پوپری ها همچنان روش استقرایی محل اعتنا قرار داشته است؛ روشی که اشکالات بی شماری را چه در علوم تجربی و چه در علم تاریخ به دنبال دارد. پوزیتیویسم با باور به وحدت روش شناختی روش و الگوهای روش شناختی علوم طبیعی را به تاریخ سیطره می دهد. به عنوان نمونه در جایی که لازم بوده است از روش های کیفی استفاده شود ولی باز روش های کمی لحاظ گردیده است

چنانکه نمی‌توان با روش پوزیتیویستی به دفاع از دیوانگی پرداخت و از قضا در اینجا ما به روش تبارشناسی نیازمندیم. یا اینکه وقتی از روش توصیفی سخن می‌گوییم نمی‌توانیم پدیدارشناسی را نادیده بگیریم به همین خاطر است که نگارنده در نقد پوزیتیویسم اصطلاح «روش توتالیترا» را وضع کرده است. پوزیتیویسم ضد نظریه، ضد فلسفه، و بی‌اعتنا به روش‌های بومی و خاص علم تاریخ است و روش تحقیق در تاریخ متناظر با پوزیتیویسم هم ناظر به تاریخ منهای نظریه و فلسفه و رهیافت‌های فلسفی است. پوزیتیویسم بیشتر به دنبال تایید و اثبات است و تاریخ‌نگاری در ساحت پوزیتیویستی اش توانش نقد و رویکرد انتقادی را ندارد. ما از نوکاتی‌ها آموخته ایم که تاریخ به عنوان یکی از علوم انسانی ماهیتی متفاوت با علوم طبیعی دارد و بر این اساس اگر چنانچه قرار باشد دست به گزینش روش بزنیم، بایسته است روش‌هایی استفاده شوند که ماهیتی مربوط به بشر و نه طبیعت داشته باشند. لذا روش‌های کیفی با ماهیت علم تاریخ سنخیت و تناسب بیشتری دارند.

در نقد معرفت‌شناسانه هم تاریخ در معنای امر واقع را تحدید معنای تاریخ دانسته ایم. اینکه به جای واژه تاریخ در ساحت تک‌معنایی مورد نظر نویسندگان، ساحت دو معنای و مفهومی تاریخ را در نظر بگیریم و بهتر است معنای تاریخ را موسع و نه محدود کنیم. به نظر منتقد حاضر معرفت‌تاریخی هم مشتمل بر امر واقع و هم قصه و داستان است. تاریخ در معنای داستان ناظر به تعریف دیگری از علم تاریخ است؛ تعریفی که مورخ در مقام سوژه و اقتدارش را به رسمیت می‌شناسد. از سوی دیگر باور به امکان نظریه‌تاریخی با پذیرش نقش مورخ به عنوان سازنده و خالق علم تاریخ مرتبط است و زمانی که ما در تعرف علم تاریخ نقشی را برای مورخ قائل نشدیم آنگاه به نظریه پردازی در علم تاریخ هم باور نخواهیم داشت. هم نظریه و هم شان مورخ به عنوان آفریننده تاریخ در تقویت تفکر در تاریخ تاثیرگذارند. بدین ترتیب ما روش‌هایی را برای تحقیق پیشنهاد کرده ایم که از رهگذر آن زایش اندیشه را با خود همراه داشته باشد. بر این اساس برای راهیابی به تفکر اصول‌ذیل بسیار مهم هستند و به سهمی که تاریخ پژوهان در این اصول مهارت می‌یابد، اندیشه و تفکر در تاریخ ورزی تقویت می‌گردد:

تقدم روش‌های کیفی نسبت به روش‌های کمی نظیر هرمنوتیک، تحلیل گفتمان، تحلیل محتوا، پدیدارشناسی و ...

تاکید بر سوژه (مورخ) به جای تاکید بر ابژه (روایت)

پذیرش و کاربست نظریه در تاریخ

اولویت رابطه علم تاریخ با فلسفه در قیاس با دیگر علوم مرتبط اصالت نقد و رهیافت انتقادی در علم تاریخ

پی‌نوشت

۱. روش مجموعه‌ای از ترتیبات عملی، رویه‌ها و تکنیک‌ها به منظور گردآوری و تحلیل و تجزیه داده‌ها است که به مثابه معرفت درجه اول محسوب می‌شود.
۲. روش‌شناسی شیوه اندیشیدن درباره‌ی مطالعه واقعیت اجتماعی است که معرفتی درجه دو به شمار می‌آید.
۳. رانکه، اکنن و بسیاری از مورخان باور به مفهوم تاریخ به مثابه امر واقع داشتند.
۴. در نوشته‌های دکتر پاکتچی و ملایی تفاوت‌گذاری بین موضوع و عنوان تحقیق دیده نمی‌شود (پاکتچی، ۱۳۹۱: روش تحقیق عمومی، ۳۱ و ۳۲؛ ملایی، ۱۳۸۶: ۶۳ و ۶۲) در حالی که موضوع طرح اولیه سوژه‌ای در ذهن محقق است که حدود آن چندان مشخص نیست و نویسنده هنوز نمی‌داند به دنبال چیست. ولی عنوان مرحله پیشرفته‌تری در تحقیق به‌شمار می‌رود که پس از شناسایی منابع و مآخذ و مطالعه پیشینه حاصل می‌شود که این مستلزم زمان زیادی است. لذا نمونه‌هایی که ملایی از موضوعات تاریخی ذکر کرده است تماماً عنوان و نه موضوع به‌شمار می‌آیند (ملایی، ۱۳۸۶: ۶۷ و ۶۶). لازم به ذکر است که در اثر حضرتی این تفاوت‌گذاری مشخص شده است.
۵. تاریخ تکرار می‌شود هم از آن دست مدعاهای نخ‌نمایی است که در پست‌مدرنیسم نقادی شده است؛ چرا که در این منظر هیچ‌گاه تاریخ نمی‌تواند تکرار شود زیرا بستر و کانتکست‌های همیشه متفاوتی را در بر دارد و فقط شاید بتوان از شباهت سخن گفت.
۶. نکته مهمی که باید در خصوص ابطال بدان عنایت داشت اینک ابطال قانون علمی به معنای کنار نهادن همیشگی آن نیست ولی قوانین فلسفی به مجرد ابطال برای همیشه از صحنه قوانین فلسفی حذف خواهند شد.
۷. مطابق رای فوکو مرزهای بین عقل و بی‌عقلی و دیوانگی ساخته و پرداخته متفکران عصر روشنگری بود و فوکو با روش واژگونی خود تمایز بین عقل و بی‌عقلی را فاقد اعتبار اعلام کرد و به دفاع از دیوانگی همت گماشت. لذا اگر روش فوکویی در میان بود، آنگاه امکان دفاع از دیوانگی در تاریخ نیز وجود داشت.
۸. برای آگاهی از روش پدیدارشناسی، توصیف و نسبت آن با تاریخ نک: خزائی، یعقوب، «بررسی پدیدارشناختی مفهوم «وحشی»: با تکیه بر مفهوم وحشی در مطالعات تاریخی»، «تاریخ فرهنگی»، شماره ۲۹، پاییز ۱۳۹۵، صص ۹۸-۷۵؛ همو، «بایسته‌های صورتبندی نقد

پدیدارشناختی»، مجموعه مقالات اولین همایش ملی نقد متون و کتب علوم انسانی سال ۱۳۹۶، صص ۲۹۸ - ۲۸۷.

۹. مع‌الوصف به نظر راقم این سطور بهترین موضع ممکن در علوم انسانی - اجتماعی و در روش تحقیق سنتزی از روش‌های کمی و کیفی و رهیافت‌های عینیت‌گرایانه و ذهنیت‌گرایانه است. مشکل اصلی در تاریخ علوم انسانی - اجتماعی همواره همین دیدگاه دوآلیستی بوده است که بر تمام عرصه‌ها سیطره داشته است: فرد یا جامعه، روش کمی یا کیفی، عینیت‌گرایی یا ذهنیت‌گرایی و ... ما بهتر است حرف ربط «یا» که کاربرد آن متضمن دوگانگی و انفکاک است را کنار بگذاریم و بین این سو و آن سوی تقابل‌ها تعامل و ارتباط ببینیم.
۱۰. پوزیتیویست‌های منطقی حلقه وین هم ضمن مخالفت با فلسفه سعی در تقلیل آن به دیکشنری علوم داشتند.

کتاب‌نامه

- احمدی، بابک (۱۳۸۷) رساله تاریخ، تهران: مرکز انتخابی، نادر (۱۳۹۴) «عباس اقبال و سرآغاز تاریخ نگاری مدرن در ایران»، نگاه نو، شماره ۱۰۶، انسلم استراوس و جولیت کرین (۱۳۹۰) مبانی پژوهش کیفی: فنون و مراحل تولید نظریه زمینه‌ای، تهران: نشر نی
- بی، ارل (۱۳۸۱) روشهای تحقیق در علوم اجتماعی، ترجمه رضا فاضل، تهران: سمت
- برک، پیتر (۱۳۹۴) تاریخ و نظریه اجتماعی، ترجمه حسینعلی نودری، تهران: طرح نقد
- پاکتچی، احمد (۱۳۹۱) روش تحقیق عمومی، تنظیم و ویرایش مصطفی فروتن، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق
- پاکتچی، احمد (۱۳۹۱) نقد متن، تنظیم و ویرایش صالح زارعی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۷۵) حدس‌ها و ابطال‌ها، ترجمه احمد آرام، تهران: چاپخانه حیدری
- جنکینز، کیت (۱۳۸۷) بازاندیشی تاریخ، ترجمه حسینعلی نودری، تهران: آگه
- حضرتی، حسن (۱۳۸۰) تاملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی، تهران: انتشارات نقش جهان
- حضرتی، حسن (۱۳۹۰) روش پژوهش در تاریخ‌شناسی (با تکیه بر اصول و قواعد رساله نویسی) تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی
- خزایی، یعقوب (۱۳۹۶) فرایند ساخت یابی نهاد زنان، چاپ دوم، تهران: نشر آگه
- خزایی، یعقوب (۱۳۹۵) «بررسی پدیدارشناختی مفهوم «وحشی»: با تکیه بر مفهوم وحشی در مطالعات تاریخی»، «تاریخ فرهنگی»، شماره ۲۹، صص ۷۵ - ۹۸
- خزایی، یعقوب (۱۳۹۶) «بایسته‌های صورتبندی نقد پدیدارشناختی»، مجموعه مقالات اولین همایش ملی نقد متون و کتب علوم انسانی، صص ۲۹۸ - ۲۸۷

در دفاع از تفکر: بررسی انتقادی سه اثر در زمینه روش تحقیق در تاریخ ۹۱

زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۸۵) *روزشمار تحولات ایران در عصر قاجاریه*، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۷۹) «رستم الحکما، هذیان به جای تاریخ»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال چهارم، شماره اول و دوم

فی، برایان (۱۳۸۴) *فلسفه امروزین علوم اجتماعی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو
قائم مقامی، جهانگیر (۱۳۵۸) *روش تحقیق در تاریخ نگاری*، تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران
کارناپ، رودلف (۱۳۸۵) *فلسفه و نحو منطقی*، ترجمه رضا مژم، تهران: نشر مرکز
کالینگوود، ارجی (۱۳۸۵) *مفهوم کلی تاریخ*، ترجمه علی اکبر مهدویان، تهران: اختران
کالینگوود، ارجی (۱۳۹۱) *اصول تاریخ و نوشتارهای دیگر در فلسفه تاریخ*، ترجمه عبدالرضا سالار بهزادی، تهران: نشر نی

لوویت، کارل (۱۳۹۵) *معنا در تاریخ*، ترجمه سعید حاجی ناصری و زانیار ابراهیمی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی

مگی، برایان (۱۳۸۶) *سرگذشت فلسفه*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نی
ملایی توانی، علیرضا (۱۳۸۶) *درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ*، تهران: نشر نی
نوذری، حسینعلی (۱۳۸۳) *نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت در علوم اجتماعی و انسانی*، تهران: آگاه
هایدگر، مارتین (۱۳۹۰) *چه باشد آنچه خوانندش تفکر؟*، ترجمه سیاوش جمادی، تهران: ققنوس
هگل، گ. و (۱۳۸۱) *عقل در تاریخ*، ترجمه حمید عنایت، چاپ دوم، تهران: شفیعی.

Gadamer, Hans- Georg (1975) *Truth and Method*, London and Newyork: continuum
Heidegger, Martin (1985) *History of the concept of time*, translated by Theodore Kisiel, Indiana university press
Popper, Karl (1959) *The logic of scientific discovery*, London and Newyork
Popper, karl R. (1957) *The poverty of Historicism*, Psychology Press.
Richard Marius and Melvin E. Page, (1989) *A short guide to writing about history*, Harvard university.